



پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
**حرف اول**  
پرتال جامع علوم انسانی



ثرويشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

## آشتی سامان دهی و سازندگی!

در برنامه‌ی سوم که از سوی دولت تقدیم مجلس شده است، تاکید جدی را بر توسعه‌ی متوازن و پایدار می‌بینیم که چون ژرف بنگریم ثمره‌ی پیکار اندیشه و قلم‌ها در بررسی اولویت توسعه‌ی سیاسی و توسعه‌ی اقتصادی است. با چشم پوشی از موضع‌گیری‌های جناحی که به هر حال بر بسیاری از اظهار نظرهای روزمره سایه افکنده است، چنان که گاه تریبون‌های نماز جمعه را نیز به نشانه‌هایی از کشمکش قدرت آلوده است. امروز بیش و کم توسعه همه‌جانبه و متوازن شعار پذیرفته‌ای است که زمینه ساز نوعی وفاق ملی و آشتی سامان دهی و سازندگی شده است. فراهم شدن این تفاهم را می‌توان بخشی از موفقیت قلم داران دانست. ناگزیر توسعه‌ی اجتماعی و سیاسی را - بر پایه‌ی وفاق مورد اشاره - به هر حال باید جدی گرفت و به زمینه‌ها، شرایط و پی‌آمدهای آن اندیشید. با چنین نگاهی، یادآور آن شده‌اند که شماره‌هایی از نشریه یاد را به یکی از سرفصل‌های مهم توسعه‌ی سیاسی اختصاص دهند و نقش احزاب سیاسی را در تاریخ معاصر ایران نیم‌نگاهی داشته باشند. روشن است که حزب پژوهی در تاریخ معاصر جهان و کشورهایی چون ایران. فصل بسیار مهمی از تاریخ پژوهشی است.

یادآور آن نیز چنان سطحی نگر و ساده اندیش نیستند که خود را به تنهایی - در به دوش کشیدن چنین بار گرانی - توانا بدانند.

### گامی کوچک در راهی دراز

با آگاهی از ظرفیت محدود خود و گستردگی و پیچیدگی بحث احزاب سیاسی، کوشیده‌ایم که در گشودن باب گفت و گو گامی - هرچند کوچک - برداریم. به مطبوعات گذشته نگاهی کرده‌ایم، شماری از صاحب‌نظران را به گفت و گو نشانده‌ایم و ساعت‌هایی از وقت آیت الله هاشمی رفسنجانی را - که از سرگذشت و سرنوشت تاریخ سازترین حزب‌هایی که پس از بهمن ۵۷ به صحنه آمده‌اند تجربه‌هایی ارزشمند دارند - گرفته‌ایم. اینک حاصل مجموع این تلاش‌ها را به یاد آشنایان تقدیم می‌کنیم. با سپاس فراوان از همه‌ی عزیزانی که یادآوران را در برداشتن این گام کوچک یاری کردند؛ و آرزوی برداشته شدن گام‌هایی بزرگتر در راستای توسعه‌ی همه‌جانبه و تعمیم و تعمیق آگاهی سیاسی مردم، بویژه نسل جوان.

### ناکامی احزاب سیاسی

در جمع‌بندی آن چه نگارنده - در روند فراهم شدن این اثر - شنیده و خوانده است؛ فزون بر تجربه‌ی نزدیک به ۴ دهه از زندگی پرفراز و فرود خویش اینک در این واقعیت گویی جای تردیدی نمی‌بیند که: سرنوشت احزاب سیاسی کشورمان به هر حال و به هر دلیل ناکامی بوده است. ملت مانیز از آن چه - در زمینه‌ی نقش احزاب سیاسی - به یاد می‌آورد؛ خاطره‌ی چندان خوشی ندارد، چنان که تلخ‌کامی‌ها بر شیرین‌کامی می‌چربد، و حافظه‌ی ملی بیش از هر چیز حزب‌بازی را به خاطر می‌آورد!

شاید بتوان بر این جمع‌بندی نیز خورده گرفت و از هر سو آن را به چالش کشید. با این همه، این پرسش جدی است که چرا حزب‌های سیاسی بزرگ و کوچک را - در تاریخ معاصر ایران - پایان خوشی نبوده است؟

بی‌درنگ - با فرض ناکامی احزاب - پرسش دیگری ذهن را درگیر می‌کند که: آیا با تجربه‌های تلخ گذشته و ناکامی حزب‌ها - که آخرین نمونه‌اش سرنوشت حزب جمهوری اسلامی، پس از پیروزی انقلاب است - می‌توان از حزب چشم پوشید؛ و ضرورت آن را به عنوان مهمترین نهاد در جامعه‌های مدنی امروز نادیده گرفت؟

### پاسخ‌های سنتی و هدرن

پرسش‌هایی از این دست را ساده‌اندیشان و سطحی‌نگران، شتاب‌آلود پاسخ می‌گویند. در پاسخ‌های سطحی و سنتی، بی‌درنگ بر حزب مهر بطلان می‌خورد و از آن چون پدیده‌ای غربی و وارداتی یاد می‌شود که جز تفرقه و اختلاف نتیجه‌ای نداشته و نخواهد داشت.

در برابر، شماری از روشنفکران را در توجیه ناکامی احزاب سیاسی، روی کردی دیگر است. در نگاه آنان، رمز ناکامی، بی‌یال و سرواشکم شدن حزب در کشورهایی چون ایران است. کارآمد بودن حزب - چون هر پدیده و فرآورد غربی - مشروط به الگو گرفتن کامل و تقلید بی‌چون و چرا است. در این نگاه - به تعبیر معروف سید حسن تقی‌زاده - توسعه‌ی سرزمینی چون ایران، در گرو غربی شدن از ناخن تا فرق سر است!

مباد چنین پنداریم که اندیشه‌ی تقی‌زاده‌ها امروز کهنه شده است و امروز هیچ روشنفکری چون او نمی‌اندیشد و سامان نابسامانی‌ها را چنان نسخه‌ای نمی‌پیچد! واقعیت این است که امروز نیز روشنفکرانی همین‌گونه می‌اندیشند. به عنوان نمونه، در نخستین شماره روزنامه خرداد مصاحبه‌ای را با یکی از روشنفکران صاحب‌قلم،<sup>(۱)</sup> در پیوند با مسأله‌ی پر هیاهوی شورا، می‌بینیم، با تأکید بر:

۱- غربی بودن شورا،

۲- مشروط بودن سودمندی آن به تقلید کامل و بی‌چون و چرا.

### خط سوم

در نگاه نگارنده، نه می‌توان رمز ناکامی احزاب سیاسی را در پاسخ غرب ستیزان سنت‌گرا جست و جو کرد؛ و نه پاسخ روشنفکرانی چون تقی‌زاده قانع‌کننده است. همواره در مدار بسته‌ی ستیز و ستایش غرب؛ این شناخت است که قربانی شده است و می‌شود. در شکستن این طلسم، ناگزیر باید در جست و جوی خط سومی بود که با واقع‌بینی بتوان هر دو رویه‌ی تمدن غرب را نیک شناخت و آن‌چه را که سودمند است برگزید و در بومی کردن آن نیز از جوسازی‌ها نهراسید.

۱- این مصاحبه با دکتر موسی غنی‌نژاد انجام گرفته، نگارنده نیز بر آن مصاحبه نقدی را قلم زده است که در چند شماره بعد روزنامه خرداد، درج شده است.

## بیماری ملی

ناکامی احزاب سیاسی در تاریخ معاصر ایران، ریشه در مشکلی اساسی دارد که شاید بتوان از آن بیه بیماری ملی تعبیر کرد. جامعه‌ی ما - به دلایلی که شرح آن را بر این تنگنا نمی‌توان تحمیل کرد - از بیماری خطرناکی رنج می‌برد که شاید بتوان آن را آمیزه‌ای از بدبینی و استبداد زدگی و بحران هویت دانست.

در ریشه یابی بیماری‌های ملی، ناگزیر باید سرگذشت ملت‌ها را با دقت و ورق زد. آگاهی از بیماری ملی کشوری چون ایران، در گرو شناختی ژرف از تاریخ اسلام و ایران است. آن چه را بر این سرزمین در روزگار ساسانی - بویژه در واپسین دهه‌ها و سراسیمب انحطاط - گذشته است، باید با داستان فتح ایران و پی آمدهای آن تلفیق کرد. کارساز بودن هر پژوهش در این زمینه نیز در گرو واقع بینی، آزاداندیشی و رهایی از تعصب ملی و مذهبی است.

ایرانی‌هایی که به تعصب ملی دچاراند، با یاد شکوه تمدن گذشته و از یاد رفته دل خوش یا حسرت زده اند و از داستان فتح ایران نیز تنها به عنوان تهاجم بیگانه یاد می‌کنند؛ و این روایت را بیشتر از قلم‌هایی می‌آموزند که - به جای معرفت - از دشمن‌کامی سیراب است.

مسلمانانی هم که از تعصب وارسته نیستند، در داستان فتح ایران این واقعیت را نادیده می‌گیرند که: سرزمینهایی چون ایران، در روند جدایی اسلام حاکم از زلال بعثت، با اسلام آشنا شده‌اند. بویژه که فتح جامعه‌ی روستایی ایران - که از نگاه ما اهمیت آن به رغم ناشناخته بودن، از فتح جامعه‌ی شهری و شکست دربار ساسانی بیشتر است که - درست مربوط به روزگار سلطه گستری بنی امیه است، در اوج تعصب عربی که کمتر نشانی از ارزشهای انسانی اسلام در آن می‌توان یافت.<sup>(۱)</sup>

شرح این هجران و این خون جگر  
این زمان بگذار تا وقت دگر

## اندیشه و مواطف ایرانی، بازیچه آل‌ها، بنی‌ها و سلسله‌ها

به هر حال بخشی از زمینه‌های بیماری ملی ما، در تعامل دهقان‌ها و زمین داران بزرگ ایران با کارگزاران بنی امیه - و چهره‌هایی چون عبدالله بن سعد بن ابی سرح - شکل گرفته است. فتنه‌های روزگار بنی عباس نیز آن چنان را آن چنان‌تر کرده است. این نه به آن معنی است که

۱- نگارنده در جلد‌های دوم و سوم از کتاب «تاریخ اسلام - عرصه دگر اندیشی و گفت و گو» کوشیده است که خط سومی را در نگارش تاریخ اسلام و ایران ارائه کند.

جنبه‌های مثبت گرایش فرزندان ایران زمین را به اصالت‌های اسلام و نیز معارف اهل بیت پیامبر ﷺ نادیده بگیریم.

سخن از بهره‌کشی‌های ابزاری و پی‌در پی و رنگارنگ از اسلام، تشیع و نیز تعصب ملی است که در دوره‌های گوناگون؛ اندیشه و عواطف مذهبی و ملی ما را بازیچه‌ای در دست این یا آن گروه قدرت طلب ساخته است. روزی کشاورزان خسته از شلاق زمین داران بزرگ و دست‌نشانده یا وابسته به دربار ساسانی به اسلام پناه آوردند. دریغ‌اکه پیش از چشیدن لذت آزادی و عدالت به عنوان عجم تحقیر شدند. روز دیگر شیفته‌ی زمزمه‌هایی از برابری عرب و عجم و تجدید عزت خود، به یاری ابومسلم برخاستند و در جهت آشتی هویت ملی با قرائتی از اسلام کوشیدند؛ اما پیش از آن که کاشت خویش را درو کنند، به بازی و بازی‌گری نفاق آلود دیگری پی بردند و چندی نگذشت که زورمداران بنی عباس روی بنی مروان را سفید کردند!

داستان دست به دست شدن قدرت در میان «آل‌ها» «بنی‌ها» «سلمه‌ها» و خاندان‌ها، داستان زخم و رنج و دشمنی و شلاق و شیبخون و ایلغار و تبعید و زندان و اعدام‌های فردی و دسته‌جمعی است که روح و جان ایرانی از زخم کهنه‌ی آن دردمند است. از آن دردآورتر زخم نفاق و دروغ‌های مکرری است که در حافظه‌ی ملی ایرانی یادآور چند رنگی‌ها و فریب‌های پی‌در پی و فراموش‌نشده‌ی است.

### پیوند پر رمز و راز با خاندان پیامبر ﷺ

اگر بتوان گذشته‌ی ایران اسلامی را به درستی ورق زد، دور نیست که رمز و راز این حقیقت ناشناخته روشن شود که چگونه کلک تقدیر میان سرگذشت و سرنوشت این ملت با سرگذشت خاندان پیامبر ﷺ، پیوندی معنوی را رقم زده است؟

چگونه بازی ستایش انگیز و شگرف سرنوشت، از آن چه بر عزیزان پیامبر ﷺ گذشته است زخم کهنه‌ی ما را مرهمی آفریده است؟

در تاریخ گذشته ایران برخی سمبل‌های عفت و مظلومیت و شجاعت و حماسه وجود داشته است که مشابهت اتفاقی آنها با واقعیه‌های تاریخ خاندان نبوت بویژه با حماسه‌های علوی و حسینی پر از رمز و رازهایی است که کشف آن در گرو شناختی ژرف از تاریخ اسلام و ایران است. بگذریم از این که در پاسخ به این عطش و نیاز ملی - به هر دلیل - دروغ‌هایی به خوردمان داده‌اند و در مثل

افسانه‌هایی چون وصلت حسنین (علیهم‌السلام) با دختران یزدگرد را بر ذهنیت ما تحمیل کرده‌اند. در حالی که روشن است که اعضای دربار ساسانی هرگز به اسارت سپاه اسلام در نیامد؛ که فاصله میدان جنگ و دربار - فزون بر سیستم اطلاع رسانی شگرفی که همواره این فاصله را پر می‌کرد - چنان بود که یزدگرد و پیرامونیانش در هر شکست به هنگام می‌گریختند. نیز بگذریم که به هنگام فتح قادسیه حسنین (علیهم‌السلام) در روزگار کودکی بوده‌اند!

اینک نه سخن از تاریخ اسلام و ایران است، نه از زمینه‌های پیدایش افسانه‌ها و انگیزه‌های دروغ پردازان. سخن از پیوندی پر رمز و راز میان سرگذشت و سرنوشت مردم این سرزمین با تاریخ پر فراز و فرود خاندان پیامبر است، چنان که گویی حماسه‌های علوی و حسینی زخم کهنه‌ی ما را مرهم بوده‌اند. آیا در این آشنایی سازنده و تاریخ ساز، شخصیت بزرگ و خردمندی چون سلمان نقش تعیین کننده‌ای داشته است؟ پاسخ به پرسش‌هایی از این دست در گرو پژوهشی است گسترده و ژرف که به هر حال در این تنگنا به آن نمی‌توان پرداخت.

### ادله بازی‌گری در عصر صفویه و قاجاریه

دریغ! که در روزگار صفویه - و سپس قاجاریه - نیز، این پیوند مبارک به گونه‌ای دیگر دست خوش بازی سیاست گردید. غم انگیزتر آن که دست پلید استعمار در بهره‌کشی از عواطف ملی و درد زخم‌های کهنه، همه چیز را ملعبه‌ی هدف‌های ضد اسلامی و ضد انسانی خود ساخت؛ که در بررسی این فصل از تاریخ ایران اسلامی نیز از نگاهی دوباره بی‌نیاز نیستیم. هر چند ابهام‌های این فصل از تاریخ کم‌تر از فصل‌های گذشته است، بایسته‌های پژوهش در آن نیز بسیار است. اگر در این میان به روزگارهایی چون عصر زندیه و افشاریه اشاره‌ای نکردم؛ به دلیل کم‌رنگی نقش‌شان در مقایسه با دیگران است، در پیوند با خاستگاه این بحث.

چون با چنین نگاهی سرگذشت خویش را ژرف بنگریم، چندان به شگفتی دچار نمی‌شویم که چرا در تقابل با موج سهمگین تمدن غرب - و دنیای مدرن - موضع‌گیری بایسته‌ای را نتوانسته‌ایم؟ واقعیت این است که داستان غم انگیز این ملت و سرزمین - از سراسیمب انحطاط ساسانی تا انحطاط قاجاری! - به گونه‌ای ورق خورده است که نتیجه‌ی آن را می‌توان بیماری ملی و ناشناخته‌ای نام نهاد که در آغاز این نوشتار مورد اشاره قرار گرفت.



اینک بدون تردید می‌توان گفت که هیچ حرکت اصلاح طلبانه‌ای در کشور ما توفیق نخواهد داشت، مگر که این بیماری را با ریشه‌ها، زمینه‌ها، عوارض و آثارش به درستی بشناسد. مدار بسته‌ی ستایش و ستیز که نخستین بار - در تاریخ معاصر ما - در پیوند با تجدد و آثار تمدن غرب شکل گرفته است و به هر بهانه شاهد شکل‌گیری مکرر آن هستیم، گواه‌گویای این بیماری است.

### تجدد، در هدرلر بسته ستیز و ستایش

سرآغاز تاریخ معاصر ما با صف‌بندی دو طیف متعصب، فصل‌جدیدی را شکل می‌دهد که هم در آن‌رنگی از ملیت است و هم صبغی مذهبی را در نگاه می‌نشانند. شگفتناکه در آن صف‌بندی تاریخی، آن‌چه با اجماع مرکب‌انفی می‌شود و وضع موجود و سلطنت استبدادی است. شیفتگان شیدای مدرنیسم با منطقی و مذهبی‌ها و سنتی‌های متعصب با منطقی دیگر - با فاصله ۱۸۰ درجه از یکدیگر! - به استقبال تحولی می‌شتابند که کشور در آن شرایط تاریخی آبیستن آن بوده است.

در این فرصت سخن از زمینه‌های نهضت مشروطه نیست. سخن از نبود توازن و تعادل است که گویی با شکل‌گیری هسته‌ی تحول، در تاریخ معاصر ما، عجین بوده است. روشنفکران و فرنگ‌رفته‌ها (که اگر در شمار اندک بوده‌اند، به دلایلی که در این‌تنگنا نمی‌گنجد مخاطب‌های بسیار داشته‌اند) شیفته و شیدای مدرنیسم و تجدد بوده‌اند. در برابر، طیف گسترده و بانفوذی هم‌گام با عالمان دین، موج تجدد خواهی را در ستیز با هویت اسلامی و شاید ایرانی نیز ارزیابی می‌کرده‌اند و بیش و کم روی خوشی به آن نشان نمی‌داده‌اند. بگذریم که در هر دو طیف‌گرایش‌هایی هست گوناگون و گاه هم ستیز!

آن‌چه از آن روزگار شنیده‌ایم و خوانده‌ایم، همه در مدار بسته‌ی ستیز و ستایش است. به ندرت می‌توان در آن هیاهو، نشانی از تعادل دید. در باور ما، مقصر اصلی آن کاستی‌رانه می‌توان در این طیف‌جست و جو کرد؛ و نه می‌توان در آن طیف یافت. در ریشه‌یابی کاستی، باید در جست‌وجوی همان بیماری ملی بود که هم‌چنان ناشناخته است.

از آن روز تا امروز در بر همان پاشنه می‌چرخد و به هر بهانه مدار بسته‌ی ستیز و ستایش، مانع‌شناخت و یا روی‌کردی متعادل است. چنین است که فصل‌فصل تاریخ معاصر در

هیاهوی ورق خورده است، که در واپسین فصل هم اکنون سخن از جامعه‌ی مدنی و توسعه‌ی متوازن و پایدار است.

### داستان انقلاب اسلامی و نهضت‌های دینی و جنبش‌های ملی

در این میان داستان انقلاب اسلامی است که چون جنبش عدالت‌خواهی، نهضت تنباکو، قیام‌های جنگل و خیابانی و..... و نهضت ضد استعماری ملی شدن نفت، رویه‌ی دیگری از تاریخ این سرزمین و ملت است و جداگانه باید به آن پرداخت.

جان مایه‌ی نهضت‌ها در ایران اسلامی، بی‌پیوند با زخم کهنه‌ی این ملت نیست؛ هر چند حکایت آن را بازبان و قلم دیگری باید بیان کرد. در این فرصت سخن از بیماری کهنه‌ای است که در تحلیل ناکامی‌ها ناگزیر یادآور می‌شویم. نهضت‌ها و جنبش‌ها، نشانه‌ی حیات این ملت است که آن را با چشم دیگری باید دید. با جنبش‌های ملی و نهضت‌های دینی است که این بیمار بیدار اهراز گاه جان تازه‌ای گرفته است و در جنبشی سبز گامی به پیش برداشته، یا با جنبشی خونین مرگ سیاه را با مرگ سرخ واپس رانده است.

### نعیمت و نقمت

برای اینکه سخن را کوتاه کنیم و شاید با میان‌بری به نتیجه نزدیک شویم، پرسشی را که در مصاحبه تلویزیونی رئیس‌جمهورمان (در هفته‌ی دولت و سال جاری) مطرح شد، در اینجا عنوان می‌کنیم: رئیس‌جمهور در اشاره به اقتصاد بیمار ایران چگونگی بهره‌وری از نفت را با این پرسش - در مرز طنز و جد - در آمیخت که: آیا نفت برای ما نعمت بوده است یا نقمت؟

مادر تعمیم آن پرسش و در پیوند با ناکامی احزاب سیاسی، یادآور می‌شویم که تنها نفت نیست که به دلیل بهره‌کشی نادرست، نعمت بودن آن چنین به چالش کشیده می‌شود؛ همه‌ی امکانات و فرصت‌ها را می‌توان با چنین نگاهی نگریست. مگر - در مثل - داستان توسعه و آزادی‌های سیاسی جز این است؟ آیا به راستی از فرصتی که با همت نسل انقلاب و حضور ملی پس از دوران پرافتخار سازندگی - با همه‌ی کاستی‌ها - پیش آمد و فصل نوینی در تاریخ مطبوعات گشوده شد، بهره‌ی بهینه و بایسته گرفته‌ایم؟

یاد آوران در شمار کسانی هستند که دل درگرو آزادی دارند و حرف اول نشریه‌ی یاد، با عنوان «یادی از بهار آزادی» در نخستین سال از دوران سازندگی، گواه گویای این وابستگی است. در این نگاه تلاش قلم داران به اصطلاح جبهه‌ی دوم خرداد، تلاشی است ستایش‌انگیز. کاستی‌های این جبهه را به هیچ روی با مطبوعاتی نمی‌توان مقایسه کرد که شاید عنوان‌هایی چون: «دشنام نامه و تهمت نامه» برای برخی شان مناسب تر باشد. بگذریم از شماری تریبون‌های نماز جمعه که در ستیز با قلم چگونه عمل کرده‌اند!

با این همه، اگر کارنامه‌ی مطبوعات خود را - در فزون از دو سال - با دقت و انصاف ارزیابی کنیم؛ شاید احساس کامیابی و سربلندی نکنیم. کاش به جای بسیاری از اجلاس‌ها و همایش‌ها - که خود نمونه‌ی روشن دیگری است از ناکامی‌های موضوع این نوشتار - قلم داران اصلاح طلب در نشست یا نشست‌هایی، کارنامه‌ی خود را با دقت و انصاف ارزیابی می‌کردند و چنین در هیاهو، سلطه‌ی روز مرگی را تسلیم نمی‌شدند.

### پرسش و لرونه!

بی تردید شمار قلم دارانی که در ادعای غم آلود این ناکامی با ما هم باور باشند، زیاد نیست. تا خود زمینه ساز هیاهوی دیگری نشویم، نزدیک تر شدن راه را با طرح پرسش و لرونه‌ای به جست و جو می‌رویم:

اگر از قلم داران خودی و خودمانی - و مطبوعات هوادار توسعه‌ی سیاسی - بپرسیم که: آیا از تریبون‌های جمعه بهره‌وری بهینه می‌شود؟ بی‌هیچ تردیدی پاسخ منفی است. چنان که در نگاه آنان که در این دو سال اصطلاح قلم به دست را بیش از هر واژه و تعبیر دیگر (حتی شاید توصیه به تقوا!) چون دشنامی بغض آلود تکرار کرده‌اند، بی‌هیچ تردیدی کارنامه‌ی اهل قلم منفی است.

هر چند نتیجه‌گیری و داوری نگارنده با چنین اجماع مرکب از هر دو جبهه، که زمینه ساز جنگ قلم و بیان شده‌اند، قابل خدشه است؛ و هر چند که گرایش من بیشتر با اهل قلم هم سویی دارد؛ با این همه، بر این باور اصرار دارم که بخشی از حقیقت در هر دو ارزیابی منفی و احتمالاً تعصب آلود نهفته است. نه کارنامه‌ی مطبوعات اصلاح طلب وارسته از کاستی است، نه از تریبون‌های نماز جمعه بهره‌وری بهینه شده‌است. در باور نگارنده، دامن زدن به شکاف میان سازندگی و سامان دهی؛

نمونه‌ی روشنی است از نوعی سیاست بازی در مطبوعات که اگر یاد و بنیاد تاریخ به آیت الله هاشمی رفسنجانی انتساب نداشت با صراحت بیشتری در این زمینه قلم می‌زد.

سخن کوتاه، همه‌ی امکانات مادی و معنوی و فرصت‌هایی را که در اختیار داریم چنان در بهره‌وری بهینه و بایسته دچار اختلال می‌یابیم که هر یک را می‌توان چون سرمایه‌ی خداداد نفت به چالش کشید. با نگاهی به محفل‌هایی که در نقد کار دیگری زبانی گویا دارند؛ می‌توان میان هر دو نهاد و دو دستگاه، همان رابطه‌ای را دید که اینک بر روابط مطبوعات مدنی و تریبون‌های نماز جمعه حاکم است:

حوزویان از دانشگاه انتقاد می‌کنند، و محافل دانشگاهی حوزه‌ها را به چالش می‌کشند. دست اندرکاران اجرا به دستگاه قضایی نق می‌زنند، و وابستگان به نهاد قضایی از دولت انتقاد می‌کنند. همین رابطه را میان قوه‌ی مقننه یا دو قوه‌ی دیگر - بیش و کم - می‌توان دید، هر چند گاهی به دلیل ائتلاف سیاسی کم رنگ دیده شود: شاید میان کمیسیون‌های مجلس و شماری وزارتخانه‌ها با یکدیگر نیز چنین نگاه و رابطه‌ای باشد. اگر بتوان با همان شیوه که از آن به عنوان پرسش و آرونه یاد شد، ارزیابی کار و کارنامه‌ی هر نهاد و دستگاه و گروه را به دیگری سپرد؛ با اجماع مرکب به نتیجه‌ی نگران‌کننده و شگرفی می‌رسیم. چه، نق زدن‌ها و انتقادها چنان نیست که به کلی تهی از واقعیت باشد.

### رمز و مرز نعمت و نعمت

واقعیت این است که به دلیل همان بیماری ملی که به آن اشاره شد سیستم کلی جامعه به اختلالی دچار است که گویی همه چیز در آن تباه می‌شود. اگر در بیان آن چه بر ما می‌گذرد، به گفتمان قرآنی رو کنیم؛ ناگزیر این نکته را یادآور می‌شویم که رمز و مرز نعمت و نعمت را نباید در موضع و خطی جست و جوگر شویم که آن را برگزیده‌ایم یا به آن کشیده شده‌ایم.

### بهره‌وری، معیاری در طبقه بندی مردم

در نخستین سوره‌ی قرآن کریم که گویی فهرستی از محورهای اساسی در معارف قرآن است و به همین دلیل ام‌الکتاب لقب یافته است. مردم با معیار بهره‌وری چنین طبقه بندی شده‌اند:

۱- راستان که در خط مستقیم‌اند و همه چیز برای شان نعمت است.

۲- خشم زدگان که همه چیز برای شان ضد نعمت و نعمت است.

۳- گمراهان که سردرگم‌اند و ناگزیر باید سرنوشت شان به یکی از دو صورت روشن شود. در این نگاه انسان و موضع و خط او دارای نقش تعیین کننده است.

خاک، آب، باد، معدن و صنعت چون اندیشه، بیان، قلم و هنر در نعمت و نعمت بودن تابعی ست از متغیر انسان که در یکی از دو رویه‌ی او همه چیز شکوه و خرمی و سرسبزی و نشاط به ارمغان می‌آورد؛ و در دو دیگر رویه همه چیز مایه‌ی فساد و تباهی ست.

به تعبیری دیگر، طبیعت همان مانده‌ی گسترده‌ی الهی است سرشار از نعمت‌ها که در بهره‌وری از آن به چراغ روشن‌گری نیازمندیم.

سوره‌ی مانده را نیز در قرآن کریم با چنین نگاهی می‌توان به تأمل نشست. بویژه که چراغ ولایت را در میان این مانده درخشش تأمل انگیزی ست. ارزش بی بدیل خرد و نقش تعیین کننده‌ی رهبران - در پیوند با این نکته - بخش مهمی از معارف ثقلین را به خود اختصاص داده است که در این تنگنا شرح آن را نمی‌توان قلم زد.

### تصویری از دوزندگی

اینک به هر حال در ریشه‌یابی ناکامی احزاب سیاسی، سلامت و بیماری جامعه‌ها محور حرف اول شد؛ قلم را با آیه‌ای از قرآن کریم عطر آگین می‌کنم که در آن تصویری از جامعه‌ی سالم و طبیعی، در برابر جامعه‌ی ناسپاس، ارائه شده است:

خداوند آن آباده (ی آبادانی) را نمونه می‌آورد که بهره‌مند از امنیت و آرامش، روزی‌اش به فراوانی از هر سو فراهم بود؛ آنک به کیفر ناسپاسی نعمت‌های خدا داد، خداوندش پوشاک گرسنگی و ترس را بچشانید...<sup>(۱)</sup>

### نکته‌ای ادبی

پیش از هر چیز به پاسخ این پرسش بیندیشیم که چرا در این آیه به جای فعل «پوشانید» فعل «چشانید» به کار رفته است؟

۱- قرآن کریم، سوره نحل، آیه ۱۱۲

هرگز در ادبیات عرب - و غیر عرب - رایج نیست که در پیوند با پوشاک، چشاندن به کار رود. همه در چنین زمینه و در پیوند با پوشاک پوشانیدن را به کار می‌برند. اینک این پرسش ذهن هر کاوش‌گری را درگیر می‌کند که چرا در ادبیات قرآن کریم - تنها در این مورد - چنین آمده است: خداوندش پوشاک گرسنگی و ترس را بچشاند؟ از ادیب فرزانه دکتر شفیع کدکنی پاسخ دل‌نشینی را - در پیوند با این پرسش - به یادگار دارم، با این مضمون:

گویی قرآن کریم با به کارگیری چشاندن - در ادبیات ویژه‌اش - همه‌ی حس‌های مخاطب را اثر پذیر ساخته است. ژرف بنگریم واژه‌های آیه را در پیوند با تجربه‌های حسی:

۱- جامه، در پیوند با پوست و لمس،

۲- گرسنگی، در پیوند با گونه‌ای حس مادی و مربوط به اورگانسیم تن،

۳- ترس، در پیوند با حس روانی،

۴- چشایی که به مقوله‌ی دیگری در تقسیمات تجربه‌ی حسی مربوط است.

اینک اگر واژه‌های صدر آیه را نیز به همین شکل تجزیه کنیم؛ ناگهان در تلفیق اعجاز آمیزی که ویژگی منحصر به فرد ادبیات قرآنی است، حس می‌کنیم که همه‌ی ابرازهای حسی و روزنه‌های شناخت حسی مان چنان به در بندان این پیام درآمده است که گویی در محاصره‌ی معرفت حسی، هیچ گریز گاهی برای نفهمی! نداریم.

### در لوج امنیت و بی‌نیازی

اینک با چشم پوشی از نکته‌های ادبی، نگاه قرآن کریم را در تصویر جامعه‌ی سالم باید جست و جوگر شویم. بی‌آن که چندان نیازی به ژرف اندیشی باشد، در روشن‌ترین ظهور پیام آیه نکته‌هایی - به شرح زیر - موج می‌زند:

۱- امنیت و آرامش نخستین نیاز جامعه و نشان سلامت آن است.

۲- تکمیل امنیت با اطمینان - و افزودن آرامش به امنیت شناخته در هر تمدن - گویای گستره و ژرفای نگاه وحی است که فراتر از مقوله‌ی امنیت که در هر تمدن مادی به گونه‌ای تأمین می‌شود، به آسایش و آرامش می‌اندیشد که در آن انسان را هیچ دغدغه‌ای از درون جان نیز نباشد، به تعبیر دیگر،

- امنیت را با زور و قانون می‌توان تأمین کرد. در حالی که فراهم شدن اطمینان دل مقوله‌ی دیگری است که اَلَاذِکْرَ اللّٰهُ تَطْمِثُنَ الْقُلُوبَ و دل آرام می‌گیرد به یاد خدای.
- ۳- پس از امنیت قانونی و اطمینان معنوی، نیازهای انسان باید تأمین شود. در گستره‌ی مفهوم رزق سیری انسان فراتر از شکم و دامن مطرح است که گرسنگی را نیز چنین گستره‌ای است.
- ۴- در نگاه قرآن کریم تنها سخن از حل مشکل گرسنگی - به مفهوم فراگیر آن - نیست. فراوانی رزق مورد تأکید است که با وصف رغداً به روشنی بیان شده است.
- ۵- فزون بر این همه‌گویی جامعه‌ی سالم را چنان پیوندی با دیگر جامعه‌هاست؛ که از هر سو رزق‌ها به سوی آن روان است.

### ببین تفاوت ره از کجاست تا به کجا؟

بی آن‌که در شرح تقابل جامعه‌ی سالم در اوج امنیت و بی‌نیازی، با آن‌چه که امروز بر جهان اسلام می‌گذرد قلم را بفرسایم، تنها به یادآوری این نکته بسنده می‌کنم که تاروکی که با تأمین حداقل امنیت قانونی و حداقل معیشت مردم فاصله داریم و به تعبیر دیگر به توسعه متوازن و پایدار در عمل نرسیده‌ایم، نمی‌توانیم مدعی زیستن در جامعه‌ی قابل قبول قرآن کریم باشیم. بگذریم که حداقل امنیت و معیشت نیز با آن‌چه گذشت فاصله‌ی بسیار دارد. جامعه مطلوب قرآن کریم (چنان‌که پیام روشن و صریح وحی یادآورمان شده است) در اوج امنیت و بی‌نیازی است.

### حزب سیاسی شرط سیاسی شدن جامعه

با آن‌چه گذشت اینک می‌توان پرسش‌هایی را در پیوند با جایگاه احزاب سیاسی پاسخ‌گو بود؛ و ناکامی احزاب سیاسی را نیز ریشه‌یابی کرد. اما پیش از هر چیز باید یاد آور شویم که امروز حضور حزب‌های سیاسی نیرومند، شرط سیاسی شدن جامعه و تحقق حاکمیت مردمی است. شرح این نکته را در این تنگنا نمی‌توان قلم زد و ناگزیر فرصت دیگری را باید به آن اختصاص داد: اگر در گذشته مسیر پیدایش احزاب، ناهموار و پر تنش بوده است؛ امروز باید در هر چه هموارتر کردن راه و زدودن تنش‌ها کوشید. اگر مردم ما را از حزب‌های دست‌ساز و فرمایشی، یا وابسته به قدرت‌های خارجی خاطره خوشی نیست؛ امروز باید با حضور

احزاب مستقل و پایبند به استقلال خاطره‌های تلخ گذشته را جبران کرد. با یادآوری این نکته به این نتیجه گیری می‌پردازیم، که شاید پیوند بحث‌های گذشته با بحث احزاب سیاسی را روشن بتوان یافت.

### دورویه‌ی تمدن و فرهنگ ایران اسلامی

اشاره شد که تمدن و فرهنگ ایران اسلامی را دورویه است در یک رویه‌اش، که مربوط به هنگام استقرار حکومت‌های استبدادی است و هم اکنون نیز کشور و ملت درگیر و دچار میراث آن است نشان از همان بیماری ملی‌ست که از آن سخن رفت و ریشه در قرن‌ها سلطه‌گری و سلطه‌پذیری دارد. هرچند که این بیمار ملی کهنه و ریشه دار است، اما نباید زمینه ساز یأس و دل سردی شود. حزب‌های سیاسی نیرومند باید با واقع بینی این بیماری را بشناسند و نخست آن را درون حزب درمان کنند، و درگام‌های بعد به درمان آن همت گمارند. نفس اذعان به چنین بیماری زمینه ساز واقع بینی و تحمل همدیگر است. آن چه می‌تواند پشتوانه‌ی تلاش اصلاح‌گران راستین باشد؛ رویه‌ی دوم فرهنگ و تمدن ایران اسلامی است که می‌توان به جرأت گفت که با احساس دردها و رنج‌های گذشته، سخت‌تشنه‌ی تحول و دگرگونی‌ست چنانکه اگر مردم کشورمان رابی تاب اصلاح بدانیم، باور خویش به گزافه نیالوده‌ایم.

مردم این مرز و بوم به رغم بدبینی، که نشانی از همان بیماری ملی‌ست که مکرر به آن اشاره شد، قرن‌هاست که چشم به راه منجی و جنبش‌رهایی‌بخش و اصلاح‌گر، از دل و جان آماده‌اند که هر چه را دارند در طبق اخلاص تقدیم کنند؛ تا شرایط زندگی خود را دگرگون سازند. این آمادگی و انتظار، که در تطابق با باورهای مذهبی است، چنان مردم ما را تشنه‌ی اصلاحات کرده است؛ که گاه نه تنها دست رد به سینه‌ی بدبینی می‌زنند، که به گرداب ساده‌اندیشی نیز نزدیک می‌شوند یا در آن فرو می‌غلطند. نمونه‌ی این دوگانگی ژرف را، سرآغاز تاریخ معاصر در نهضت تجدد خواهی و در داستانی که به نهضت مشروطه انجامید می‌توان دید. آن چه را که در انتخابات ریاست جمهوری و خرداد ۷۶ تجربه کردیم، آخرین نمونه‌ی همین دوگانگی این تاریخ است.

احزاب سیاسی ناگزیر با یک چشم آن بدبینی ریشه‌دار را باید در نظر داشته باشند؛ و با چشم دیگر گرایش ملی به اصلاحات را - در نوعی تقابل شگرف با آن بدبینی - ببینند. هر چه برخوردها با این



مردم شفاف‌تر و صمیمی‌تر باشد، زمینه‌ی بدبینی کم رنگ و کم رنگ‌تر خواهد شد. در عین حال نباید بی‌برنامه و با دست خالی، از عطش اصلاح طلبی این مردم بیش از این بهره‌وری یا بهره‌کشی نادرست کرد. تاکی باید مردم تشنه‌ای را به سوی سراب برد و رنج بر رنج‌های‌شان افزود؟

### بحران هویت

در فراز و فرودهای گذشته - بویژه در داستان رویارویی ساختار کهنه و سنتی ایران با تمدن غرب - فزون از بدبینی، مردم ما به نوعی بحران هویت دچار شده‌اند. تضاد ملیت و اسلامیت از یک سو و تقابل سنت و مدرنیسم از سوی دیگر؛ زمینه ساز گرایش‌های گوناگونی شده است که گاه به صورت تناقض، اندیشه و عواطف این مردم را در تنگناهای سخت مجاله کرده است.

کشمکش قدرت و وابستگی هر جناح قدرت به یکی از قدرت‌های خارجی - در گذشته - و بهره‌کشی ابزاری از شعار بیگانه ستیزی در شرایط موجود، مانع بررسی‌های علمی و مرز شناسی‌های واقع بینانه شده است. احزاب سیاسی که از این پس در صحنه حضور پیدا کنند، وارث مشکلات و تجربه‌هایی از گذشته - در این زمینه خواهند بود.

فراهم کردن فضای سالم گفت و گو، شرط مسلم و اجتناب ناپذیر عبور از بحران هویت است. هر گونه یک سونگری، ساده اندیشگی و ناآزرف بینی - در این گذرگاه حساس - مشکل آفرین و گاه خطر ساز خواهد بود - هم اکنون نشانه‌هایی را می‌توان در شماری رسانه‌های اصلاح‌گرا دید، که نشان روشن ساده اندیشی و از هول حلیم در دیگ افتادن! است.

اگر تحجر و خشک اندیشی را، دژ در برابر اصلاح و تحول می‌شناسیم، نباید فراموش کنیم که: هویت اسلامی و ملی این کشور را نیز به هیچ بهانه نمی‌توان دست کم گرفت. نه می‌توان از ره آورد عظیم تمدن غرب چشم پوشید و با توهم توطئه عقب ماندگی را بیشتر از این پذیرا شد؛ و نه شایسته است که با جاذبه‌ی مدرنیسم به گرداب از خود بیگانگی فرو غلتید.

بسیار غم انگیز است که گاه شماری از روشنفکران مذهبی مانیز در برابر اندیشه‌ی دیگران از به به و چه چه‌ها هیاهویی می‌سازند که موج آن خودشان را نیز دچار توهم می‌کند. در این میان این واقعیت فراموش می‌شود که ما در این ویرانه بر گنج نشسته‌ایم و آن چه را خود - گاه به صورت کامل‌تر و جامع‌تر - داریم از بیگانه تمنا می‌کنیم.

شگفتا شگفتا که با اصرار فراوان می‌کوشیم، تا پیش گامی غرب را در طرح حق مداری ثابت کنیم. بی آن که نیم‌نگاهی به گذشته‌ی پر افتخار خویش داشته باشیم و بنگریم که چگونه در ۱۴ قرن پیش از امروز، حماسه آفرین بزرگ حق مداری، تکلیف خداوند را نیز با معیار حق تبیین کرده است و حق آفریدگار بر آفریده را - که خداوند آن را نیز به صورت متقابل پسندیده است - پشتوانه‌ی همه‌ی حقوق متقابل قرار داده است.<sup>(۱)</sup> بگذریم که نه جهان پیشین تکلیف مدار بوده است و نه جهان امروز حق مدار است. بر دیروز و امروز سایه‌ی زور مداری سنگینی می‌کند.<sup>(۲)</sup>

### چند نکته در پایان

به هر حال راه تحقق مدنیت و قانون مداری در این سرزمین از فضایی می‌گذرد که احزاب سیاسی نیرومند، اصیل و مردمی، میان انبوه مردم و حکومت واسطه‌ای بایسته شوند. چنان که یادآور شدم، شکل‌گیری احزاب سیاسی به شکلی صحیح‌تر از گذشته و با تکیه بر تجربه‌ها، ساده و آسان نیست؛ اما ضرورتی ست اجتناب‌ناپذیر. اینک فزون بر آن چه گذشت چند نکته را یادآور می‌شوم:

۱- امروز نیاز مبرم مردم ما - پیش از هر چیز - امنیت و رفاه است. چنان که گذشت در نگاه قرآن کریم نیز، تأمین امنیت و رفاه (نه حداقل که در اوج) شاخص جامعه‌ی سالم و طبیعی است. حزب سیاسی آن‌گاه می‌تواند جدی تلقی شود که ظرفیت خود را واقع‌بینانه ارزیابی کند، و برداشتن گامی قابل قبول را در این راه توانا باشد. با شعار مردم را به سراب دل خوش کردن آن هم پس از فزون از قرنی تجربه، چیزی شبیه به خیانت است.

۲- حزب‌های کوچک و خود جوش - هر چند که در نخستین مراحل توسعه، پیدایش آن شاید اجتناب‌ناپذیر باشد - گاه به صورت پاسخ کاذب به نیازهای اجتماعی هستند که بسا در پیدایش احزابی که نیاز امروزی است نقش منفی داشته باشند. گفته می‌شود که در فضای مشروطه، فزون از یک صد حزب پدید آمده است و پس از چندی ناپدید شده است.

۳- نادیده گرفتن مرز باند سیاسی با حزب سیاسی بسیار خطرناک است. در گفت و گوهای درج

۱- خورشید بی غروب نهج البلاغه، ترجمه نگارنده، شماره ۳۶۸ = خطبه ۲۰۷

۲- چندی پیش روزنامه صبح امروز سخنرانی آقای دکتر سروش را - در زمینه تکلیف مداری و حق مداری در دین - در دو شماره منتشر کرد، با دعوت از دیگران به نقد نگارنده در پاسخ به آن دعوت نقد کوتاهی را فرستاد که تاکنون به هر دلیل درج نشده است.

شده در این شماره یاد به این نکته عنایت شده است. آن چه مرز باندهای سیاسی را از حزب سیاسی جدا می‌کند، چشم انداز تنگ یا فراخ و به تعبیر دیگر خاستگاه جمعیت‌های سیاسی است.

باندهای سیاسی به منافع گروه یا گاه فرد و خاندان خاصی می‌اندیشند. در حالی که حزب سیاسی بایسته است که به منافع ملی بیندیشد. در تنش آفرینی‌های فزون بر دو سال گذشته، این تنگ نظری را روشن تر از آفتاب می‌توان دید که به دلایلی در این تنگنا به آن نمی‌پردازیم.

۴- تجربه‌ی دو دهه‌ی گذشته بیانگر آن است که قدرت طلبی سهمگین‌ترین آسیب را برای منافع ملی این کشور داشته است.

هر چند نمی‌توان از سیاستمداران عادی انتظار چنان خلوصی داشت که خود را در منافع ملی فانی ببینند؛ اما حداقل، انتظار خردورزی و تجربه آموختن از گذشته را می‌توان داشت. واقعیت این است که انحصار طلبی و تمامیت خواهی - در دو دهه‌ی گذشته - ویژگی این یا آن جناح نبوده است. گروه‌هایی را می‌شناسم که با شعار مبارزه با انحصار ارتزاق سیاسی کرده‌اند و می‌کنند، در عین حال در انحصار طلبی هیچ حد و مرزی نمی‌شناسند! اگر نتوان گشودن این گره را راهی یافت، در دهه‌های آینده نیز در بر همان پاشنه‌ی گذشته خواهد چرخید.

۵- تجربه‌ی دو دهه‌ی گذشته گویای آن است که تشکل صنفی - بویژه صنفی چون روحانیت - را نمی‌توان جای‌گزین حزب سیاسی کرد. بررسی این مشکل معماگونه نیز از بایسته‌های پژوهش است آن چه دعوت‌گران دیانت را با رنگ و زنگار سیاسیت بازی در آماج اتهام وابستگی به این یا آن جناح بنشانند، چنان زیان بار است که عطای آن را به لقایش باید بخشید.

۶- از پنهان شدن شماری از گروه‌های سیاسی در پس مقدسات اسلام و انقلاب، همه آسیب دیده‌ایم. بررسی این مساله از مهم‌ترین بایسته‌های پژوهش است. امروز شاهد هیاهویی در جنگ زبان و قلم هستیم که در آن به این پندار غلط دامن زده می‌شود که مطبوعات به اصطلاح جبهه‌ی دوم خرداد پایه‌ی باورهای دینی را سست می‌کنند. نگارنده بر این باور است که آسیب جبهه‌ی مقابل به مراتب سهمگین تر است. نگاهی به رذالت‌های خرد ناپذیر و شریعت ناپسند دو دشنام‌نامه‌ی که خود را حامل رسالت! و مدار شریعت! می‌پندارند، در اثبات این واقعیت تلخ بسنده است.

۷- پیوند احزاب سیاسی با رهبری و ولایت فقیه، معمای مهم دیگری است که حل آن در گرو اعتماد، ظرافت، واقع بینی و ژرف بینی است.

تعامل مجلس خبرگان با سیاستمداران دین باور شاید بیش از هر چیز در این زمینه گره گشایند. نباید کاستی‌های کنونی زمینه‌ساز ناامیدی از آینده و شرایط کار سازتری باشد که مجلس خبرگان را بیش از هر نهاد دیگری در فراهم شدن وفاق ملی نقش آفرین بسازد.

این به مفهوم کم ارج بودن این نهاد در وضع موجود نیست. سخن از فاصله‌ی واقعیت با آرمان‌هاست. بگذریم که گاه مجلس خبرگان به هر دلیل اعتبار خود را بیش از حد ضرورت هزینه می‌کند.

۸- قرائت‌های متفاوت از اسلام، واقعیتی است که آن را نمی‌توان انکار کرد. با نهیب و مشت محکم بر دهان‌ها زدن! نمی‌شود قرائتی خاص را به همه‌ی مردم - بویژه نسل جوان دانشگاهی و حوزوی - تحمیل کرد. نه تنها فقه و اصول، که روش‌شناسی کلام و باورها نیز نیازمند تجدید نظر جدی و عالمانه است.

از قدیم ما را آموخته‌اند که اجتهاد، جز پرواز خرد بر دو بال فهم ژرف کتاب و سنت نیست؛ که یکی در دلالت و دیگری در سند آمیزه‌ای از یقین و گمان است. بگذریم که سهم گمان چنان و چندان است که از یقین چون چاشنی آن می‌توان یاد کرد. از سوی دیگر فقه موجود میراث روزگارانی است که دین باوران در برابر حاکمان موضع منفی داشته‌اند و فقیهان بیشتر به مسایل عبادی و فردی می‌پرداخته‌اند. مقایسه‌ای میان حجم ابواب فقه، گویای این واقعیت است. ناگزیر با تحولی که ثمره‌ی پیروزی انقلاب اسلامی است، ضرورت تحول فقه و مبانی آن را نمی‌توان انکار کرد.

در پیوند با همین کاستی از کم توجهی به عنصر زمان و مکان در اجتهاد گذشته باید یاد کرد. همان کاستی که امام راحل نیز به آن اشاره‌ای روشن داشته‌ند. حضور حزب‌های نیرومند در این زمینه نیز کارگشاست. چه، گفت و گور در محافل حزبی در پیش‌گیری از هیاهو و هرج و مرج مغالطه‌آلود کارسازتر است. بررسی این نکته نیز از بایسته‌های پژوهش است.

۹- فرهنگ حاکم بر روابط گروه‌ها و نهادهای سیاسی در شرایط کنونی، نیازمند نقد جدی است. با تحول در این فرهنگ می‌توان به پیمودن راهی امید داشت که پایان آن جای‌گزین شدن حزب‌هایی نیرومند، به جای گروه‌های پراکننده‌ی کنونی باشد. چنین روندی بیش از هر چیز در گرو: شرح صدر، انعطاف و تحمل همدیگر است. متأسفانه گاهی شاهد رفتارهایی حتی در عملکرد برخی گروه‌ها - با اصرار در حذف و هضم مخالف - هستیم که خود را متولیان خردادیون! می‌دانند. در

چنین شرایطی از جبهه‌ی مشهور به اتهام انحصار و تحجر چه انتظاری می‌توان داشت؟ دریفا! که پرهیز از شبهه‌ی انگیزه‌های شخصی مانع صراحت است و قلم را به گره - در هر زمینه - دچار می‌کند.

۱۰- از هم اکنون مطبوعات اصلاح‌گرا می‌توانند نقش مهم و تعیین‌کننده‌ای در هر یک از زمینه‌های یاد شده داشته باشند. دریفا! که بر حرکت مطبوعات مدنی نیز روزمرگی و سیاست‌زدگی چنان حاکم است که هر چند صباح عمر فرهنگی و سیاسی‌شان به هیاهویی می‌گذرد. کاش بتوان مطبوعات خواستار مدنیت را با چنین نگاهی نقد جدی کرد. بی‌تردید میان مطبوعات موجود و مطبوعات مطلوب فاصله بسیار است. نه نشانی از نگاه کلان به نیازها و ضرورت‌های سیاسی و فرهنگی دیده می‌شود؛ و نه اثری از تقسیم‌کار و هماهنگی بایسته در برداشتن بارگرانی که شرایط تاریخی بر دوش جمعی از فرزندان ایران اسلامی گذاشته است. آن چه بیشتر در نگاه می‌نشیند، نشانه‌های روزمرگی و انفعال است.

یادآوران امیدوارند که شماره‌ای از نشریه‌ی یاد را در آینده به مطبوعات اختصاص دهند. با این باور، که برداشتن گامی هر چند کوچک در راه تحول بایسته‌ی مطبوعات؛ گامی است در راه تحقق همه‌ی آرمان‌ها و مبارزه با همه‌ی کاستی‌هایی که از آن یاد شد یا از قلم افتاد. چنین باد!

مدیر مسؤول

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی



شروېشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی